

فلسفه تاریخ

نویسنده: دانیل لیتل
مترجم: حسین حاتمی

درآمد غالباً در تمام دانشنامه‌ها و دایره‌المعارف‌های معتبر فلسفی، «فلسفه‌ی تاریخ» و دیگر مباحث نظری تاریخ مانند «تاریخ‌نگاری»، «عینیت»، «علیت»، «جبر» و... جزو مداخل اصلی و مهم به شمار می‌آیند. این‌گونه مدخل‌ها از دو جهت برای پژوهشگران این حوزه اهمیت دارند. یکی اینکه نویسنده‌گان آن‌ها اغلب از فیلسوفان برجسته‌ی تاریخ هستند که تقریباً به طور کامل بر مباحث فلسفی مطرح شده، تسلط و احاطه دارند. دوم آنکه عمدتاً تمام مسائل اصلی به صورت فشرده و در حجمی کم در اختیار خواننده قرار می‌گیرد. با توجه به این دو وجه، به نظر می‌رسد دستری خواننده‌ی فارسی‌زبان به این مداخل کمک شایانی به گسترش این‌گونه مباحث در داخل کشور خواهد کرد. اما در عین حال باید توجه نمود مقالات دایره‌المعارفی به گونه‌ی بسیار خلاصه و فشرده و با این پیش‌فرض که خواننده به به مسائل اصلی آشنایی دارد، نگاشته شده‌اند. ترجمه‌ی متن حاضر نیز از این مسئله مستثنی نیست. ایجاز و فشردگی متن اصلی به ن查ار در ترجمه نیز راه یافته و حتی گاهی برخی جملات در نگاه نخست مبهوم به نظر می‌رسند. متن اصلی، مدخل فلسفه تاریخ دایره‌المعارف فلسفی استغفورد تألیف دانیل لیتل از برجستگان حوزه‌ی علوم اجتماعی است. لیتل رئیس دانشگاه میشیگان آمریکا و استاد کرسی فلسفه‌ی همان دانشگاه است. او همچنین استاد مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی و مرکز مطالعات چین در دانشگاه میشیگان است. دانیل لیتل را خواننده‌ی فارسی بیشتر با ترجمه‌ی کتاب تبیین در علوم اجتماعی او می‌شناسند. لیتل در این مقاله تلاش کرده است تا پس از گزارشی بسیار فشرده و موجز از نظریات موجود در فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ای «نوین» از تاریخ ارائه دهد که تا اندازه‌ای متفاوت از نظریات موجود است.

مفهوم تاریخ نقشی بنیادی در اندیشه‌ی بشر ایفا می‌کند. تاریخ در جستجوی نیات و مقاصد اعمال شر، تغییرات، نقش شرایط کلی در امور بشری و معنای مقبول رویدادهای تاریخی است. این امر امکان «آموزندگی از تاریخ» را فراهم می‌نماید و نیز امکان فهم بهتر ما در حال حاضر را به واسطه‌ی درک نیروها، انتخاب‌ها و شرایطی که موجب وضعیت جاری ما شده است، به وجود می‌آورد. بنابراین تعجبی ندارد که فیلسوفان گاهی توجه‌شان را به تلاش برای تحقیق در تاریخ و سرشت معرفت تاریخی، معطوف کنند. این تأملات می‌تواند در یک مجموعه با عنوان «فلسفه‌ی تاریخ» جمع شود. این مجموعه، متنی ناهمگن شامل تحلیل‌ها و استدلال‌های ایده‌آلیست‌ها، پوزیتیویست‌ها، منطقیون، الهیون و دیگران است و همواره میان مرزهای بین فلسفه اروپایی و انگلیسی-آمریکایی

را، همچنین تاریخ، ساختارها و شرایط جبری را نیز منعکس می‌کند. بنابراین رویدادهای تاریخ نه به صورت علی، معین و قطعی^۷ هستند و نه به صورت یکدست، قالبی^۸ و تصادفی. بدین ترتیب این امکان برای موتّخ وجود دارد که تلاش کند شرایط تاریخی‌ای که کاروزان^۹ تاریخ را وامی دارد تا بر طبق یک روش خاص (نسبت به روش‌های دیگر) عمل کنند، کشف کند. بدین گونه تئیجه‌ی تاریخی مورد علاقه به دست می‌آید. بنابراین ما شاید بتوانیم بگوییم که تاریخ یک توالی منظم زمانمند^{۱۰} و فرایندی متنضم اعمال بشر است که در آن ارتباط متقابلی میان علیت، ساختار و کنش وجود دارد و تصادف^{۱۱}، احتمال^{۱۲} و نیروهای خارجی نیز در آن نقش ایفا می‌کنند.

اما همچنین شاید بگوییم؛ چیزی مانند «تاریخ کلی»^{۱۳} وجود ندارد. توصیف، تنها پیشنهادهایی (اظهاراتی) ارائه می‌دهد مبنی بر این که مجموعه‌ی قابل درکی از فرایندهای تاریخ که شاید با عنوان تاریخ کلی^{۱۴} بشر مشخص می‌شوند، وجود دارد؛ رشد جمعیت، شهرنشینی، پیشرفت تکنولوژی، تغییرات اقتصادی، رشد معرفت و فرهنگ... اما این برداشت به شدت گمراحت کننده است. این مطلب به مربته‌ای از نظم و ساختار اشاره دارد که تاریخ فاقد آن است. تنها تاریخ‌های خاصی وجود دارند: تاریخ شرایط یا رویدادهای گوناگون مورد علاقه‌ی ما. فضای تاریخ پیچیده و دشوار است: در هر زمان معین تعداد بی‌شماری از اعمال آدمی و فرایندهای اجتماعی در مسیر حرکت جهان وجود دارد. بنابراین جدا کردن تاریخ امری خاص (کشاورزی، انقلاب فرانسه، دانش مدرن، اسلام)، انتخاب اجتناب‌ناپذیری است از ترکیب کاملی از رویدادها و اعمال، از یک مجموعه‌ی محدودی از ویژگی‌های تاریخی مناسب که در فرایند پیشرفت دنبال می‌شوند. این امر در جای خود این نکته را روشن می‌سازد که تاریخ تا یک اندازه مربوط است به «آنچه روی داده است» و تا یک اندازه هم مربوط است به «آنچه که ما بدان علاقه‌مندیم». این مسأله تقلیل و تخفیف عینیت گزاره‌های در مورد گذشته نیست. رویدادها و کنش‌ها، جدا از علائق ما به آن‌ها، در گذشته روی داده‌اند.

و بین هرمنویک و پوزیتیویسم در رفت و برگشت است. با فرض تعدد و تکثر نظریه‌ها و اقوال در «فلسفه‌ی تاریخ»، امكان تعریفی واحد از زمینه‌ای مناسب برای همه این رویدادها، وجود ندارد. در حقیقت، این گمراحت کننده است که تصور کنیم زمانی که اصطلاح «فلسفه‌ی تاریخ» را به کار می‌بریم به یک سنت فلسفی واحد اشاره داریم، زیرا مرزهای پژوهش در اینجا به ندرت در ارتباط با دیالوگ با دیگران مشخص می‌شود. با این وجود می‌توانیم درباره‌ی نوشه‌های فلسفه‌اند درباره‌ی تاریخ، بیندیشم و آن‌ها در چندین موضوع اصلی دسته‌بندی کنیم؛ شامل متافیزیک، هرمنویک، معرفت‌شناسی و تاریخی‌گری.^{۱۵}

۱- تاریخ از چه چیز تشکیل می‌شود؟ از کشش‌های فردی، ساختارهای اجتماعی،

دوره‌ها و نواحی، تمدن‌ها، فرایندهای علی بزرگ و یا دخالت‌الهی؟

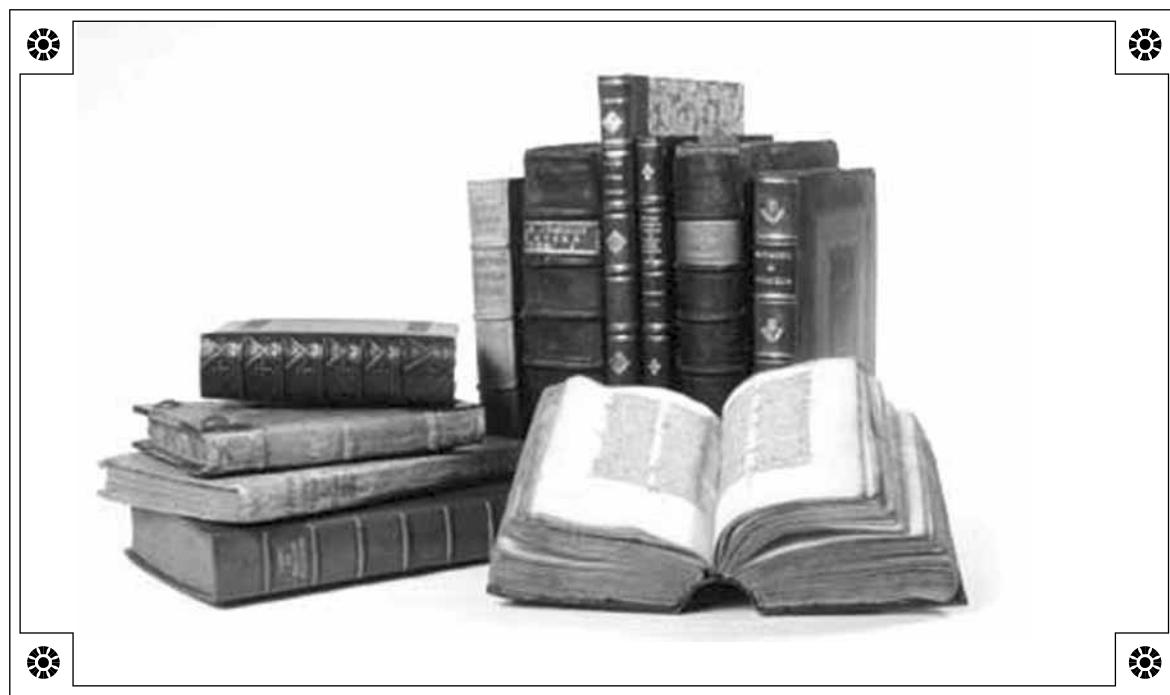
۲- آیا تاریخ به مثابه یک کل، فراتر از رویدادها و کشش‌های یکتایی که آن را می‌سازند دارای معنا، ساختار و یا جهت‌گیری^{۱۶} است؟

۳- چه چیزی متنضم آگاهی، بازنمایی و تبیین ما از تاریخ است؟

۴- چه قلمرو و حدودی از تاریخ پسر به وجود آورنده‌ی اکنون او است؟

۱. تاریخ و بازنمایی آن^{۱۷}

تاریخ چیست؟ به طور عادی تاریخ، گذشته‌ی بشر و بازنمایی‌های سازمان‌دار ما از گذشته است. البته ما می‌توانیم درباره‌ی واقعیت‌گاری رویدادهای غیرپیرسی، [مانند] تاریخ منظومه‌ی شمسی و تاریخ محیط زمین در بیش از یک بیلیون سال گذشته بنویسیم. اما موضوعات کلیدی فلسفه‌ی تاریخ برآمده از بازنمایی‌های ما از گذشته‌ی پسر است، نکته‌ای که در فلسفه‌ی تاریخ کالینگوود بدان تأکید شده است (1946: 16-215). تاریخ برای ما جذاب است. زیرا به قول مارکس «بشر تاریخ خودش را می‌سازد، اما نه با شرایط انتخاب خودش» (1852)، بدان معنا که تاریخ، اعمال [پسر] را منعکس می‌نماید؛ یعنی انتخاب‌های افراد و گروه‌ها



رویدادهای تاریخی در جریان وسیع تاریخ و معانی که بعداً توسط کنشگران ایجاد می‌شوند به گونه‌ای که آن‌ها روایت‌های گذشته خودشان را مضمون سازی^{۳۳} و بازنمایی می‌کنند. این تفسیم‌بندی برای تشخیص این جنبه‌های مختلف معنا مهم است. زیرا فرایندهای تحقیق و فهم این معناها کاملاً متفاوت‌اند. اما تأثیر متقابل^{۳۴} مفاهیم معنا و تاریخ به نوبه‌ی خود، تأکید سنت فلسفه‌ی قاره‌ای را بر تاریخی کلیک علوم انسانی و علوم طبیعی و اهمیت استفاده از روش‌های تحقیقی که معنای کش‌ها و مجموعه‌ها را دوشن می‌سازند، اعتبار می‌بخشد.

سرانجام، خوب است توجه کنیم که مسائل تاریخی می‌توانند در یک پنهانی وسیع از سطوح [گوناگون] اهداف و معیارها مطرح شوند. برای نمونه اگر ما به انقلاب فرانسه علاقه‌مندیم، می‌توانیم پرسش‌هایی درباره‌ی قیام اکبریت پرسیم؛ استاندارد زندگی در حومه‌ی شهرهای فرانسه در ربع سوم قرن هجدهم چه بود؟ چرا اشرف، صنعتگران و دهقانان در بحران ۱۷۸۹ بدان گونه عمل نمودند؟ چه شرایط سیاسی و اقتصادی موجب انقلاب فرانسه شد؟ معنای انقلاب فرانسه در قوس^{۳۵} تمدن اروپا چیست؟ و می‌توانیم، تحقیقات تاریخی را در سطوح گوناگون جغرافیا و جمیعت مطرح کنیم. بدین ترتیب می‌توانیم توجه خود را روی تاریخ اقتصادی مناطق داخلی انگلستان، بریتانیا، اروپای غربی یا اوراسیا معطوف کنیم، به همراه شماری از دیدگاهها و ترکیبات رو به رشد جغرافیایی که توسط قالبهای گوناگون تحلیل در بر گرفته شده‌اند. بنابراین انتخاب این [دیدگاه‌ها] و جاری‌جوب تحلیل تاریخی به لحاظ تاریخ‌نگاری مهم و شایسته توجه فلسفی است.

۲. فلسفه‌ی قاره‌ای تاریخ

موضوع تاریخ بارها در فلسفه‌ی مدرن اروپایی مطرح شده است. برای این که فلسفه‌ی تاریخ یک ابزار تفسیری سودمند باشد، تا مدت‌ها و بیش‌تر در آلمان، سنت تفکر، به تاریخ به عنوان یک فرایند کلی و قابل درک^{۳۶} رویدادها، ساختارها و فرایندها می‌نگریست. هدف این رویکرد، از لحاظ نظری و فراتاریخی^{۳۷}، درک و تشخیص الگوهای جهت‌گیری‌های بزرگ و فرآیند در واکنشای^{۳۸} تاریخ بشر است، با وجود رفت و برگشت‌های^{۳۹} بی‌وقوفه و سیار پیشفرهای تاریخی خاص. فلاسفه‌ی مدرنی مانند ویکو، هردر و هگل، مجموعه‌ای از مسائل را درباره‌ی جهت‌گیری کلان و معنای تاریخ مطرح کرده‌اند. خط تاریخ‌های متفاوت اندیشه در سنت قاره‌ای که بسیار با فلسفه‌ی تاریخ مرتبط بوده، سنت هرمنوتیکی علوم انسانی است. فلاسفه‌ی هرمنوتیک از قبیل شلایماخر (1838)، دیلتان (1860-1903) و ریکور (2000)، به واسطه‌ی تأکیدشان روی «دور هرمنوتیکی»^{۴۰} براهین فلسفی را برای تأکید بر اهمیت تفسیر روایتی در فهم ما از تاریخ، ارائه می‌دهند. به این نحو که انسان‌ها وظیفه دارند معناهایی را که توسط دیگران به وجود می‌آیند (در متون، نمادها و کنش‌ها) بفهمند.

۱-۲. طبیعت کلی یا تاریخی بشر؟

انسان‌ها تاریخ را می‌سازند. اما طبیعت اصلی انسان چیست؟ آیا یک «طبیعت بشر» اصلی و بیگانه وجود دارد یا بنیادی ترین و بیزگی‌های انسان مشروط و موکول به شرایط تاریخی است (Mandelbaum, 1971)؟ آیا مطالعه‌ی تاریخ می‌تواند به این پرسش پاسخ‌گوید؟ زمانی که دوره‌های مختلف تاریخی را بررسی می‌کنیم، آیا چیزهایی درباره‌ی بشر تغییرناپذیر^{۴۱} می‌آموزیم؟ یا به تفاوت‌های بنیادی انگیزش، تعقل، تمایلات و اجتماع، آگاهی می‌یابیم؟ آیا انسان یک موجود

اما تبدیل آن‌ها به روایتی^{۱۵} درباره‌ی [برای نمونه] «جنش بیداری مذهبی»^{۱۶} یا «تشکیل دولت مستبد» ساختاری تفسیری به آن‌ها تحمیل می‌کند که اصولاً مربوط به علایق و تمایلات مفسر (مشاهدہ کننده)^{۱۷} است. چیزی مانند «تاریخ بدون چشم‌انداز»^{۱۸} وجود ندارد. بنابراین مفهومی بسیار واضح وجود دارد مبنی بر این که می‌توانیم ادعا کنیم تاریخ توسط تفسیر و علایق و دلیستگی‌های تاریخی ساخته می‌شود. ولو این که رویدادهای اصلی، خودشان این گونه نیستند. پس بازنمایی تاریخی چیست؟ ما می‌توانیم بدانیم که [بازنمایی] بازنمود، فهم و تبیین گذشته است. این چشم‌انداز بر رابطه‌ی شناختی^{۱۹} و معرفتی ما با گذشته تأکید دارد. ما در حال حاضر از داده‌ها (ویرانه‌ها، کتیبه‌ها، اسناد، تواریخ شفاهی، بایگانی‌های محلی و نوشتۀ‌های نسل‌های پیشین مورخان) برای کمک به درک شرایط و مردم در گذشته استفاده می‌کنیم. در اینجا ما می‌توانیم چندین ایده را مشخص نماییم؛ ایده‌ی آگاهی از برخی از داده‌ها درباره‌ی امور بشری در گذشته؛ ایده‌ی ساختن روایتی که در آن فهم بشر به رشتۀ‌ای از اعمال و رویدادهای تاریخی دسترسی پیدا می‌کند که به یکدیگر مربوط هستند و به [زندگی]^{۲۰} ما معنا می‌دهند و ایده‌ی دستیابی به یک شرح علی از قوع برخی از رویدادهای تاریخی دسترسی را به میان می‌کشد که در فلسفه‌ی تاریخ ظهور پیدا می‌کنند: تفسیر کنش‌های معنادار شر، تبیین علی، جایگاه معرفت تجربی درباره‌ی گذشته و جایگاه ادعاهایی درباره‌ی «معنا»^{۲۱} یا رویدادهای بزرگ تاریخی. هر یک از این عبارات، موضوعات نو و دشواری را برای توضیح^{۲۲} فلسفی به وجود می‌آورند.

اما رابطه‌ی ما با گذشته تنها شناختی نیست، بلکه همچنین گویا^{۲۳} یا عملی^{۲۴} نیز هست. ما گذشته را به وجود می‌آوریم، تفسیر می‌کنیم، داستان سازی می‌کنیم^{۲۵}، اسطوره‌سازی می‌کنیم^{۲۶} و ارزش‌گذاری^{۲۷} می‌نماییم، و برخی از داستان‌هاییمان درباره‌ی گذشته - تاریخ‌هایمان - را برای بازنمود روش درست کشگر^{۲۸}، رفتار خوب و بد سیاسی، هویت یک ملت در برای سایر ملل و توجیه رفتارمان در آینده استفاده می‌کنیم، این ویژگی بازنمایی تاریخی همچنین مشکلات و مسائل فلسفی دیگری را پدید می‌آورد. آیا این داستان‌ها اعتبار معرفتی^{۲۹} دارند؟ آیا برخی از این تفسیرهای حاوی بارزشی^{۳۰}، موجه‌تر از تفسیرهای دیگراند؟ و آیا می‌توانیم زیرکانه دو نوع از بازنمایی گذشته را از هم بازنیسیم؟

سوئین روند مهم در تأملات فلسفی درباره‌ی تاریخ، به رابطه‌ی بین تاریخ و خلقت و نهاد^{۳۱} بشر مربوط است. آفرینش‌های تاریخی انسان‌ها به چه مفهومی هستند؟ چگونه انسان‌ها با منشاء تاریخی ما رابطه برقرار می‌کنند؟ فرهنگ و طبیعت بشر چگونه در تاریخ بازتاب می‌یابد و مجسم می‌گردد؟ نظریه‌ی تاریخی گری بر این باور است که آفرینش‌های بشر (معناها، ارزش‌ها، زبان، نهادها و فرهنگ) محصولاتی تاریخی هستند؛ [یعنی] نتایج شرایط تاریخی قبلی؛ و تغییرات تاریخی نیز در جای خود، نتیجه‌ی [اعمال] اشخاصی است

که خود به گونه‌ای تاریخی به وجود آمداند. بدین ترتیب انسان‌ها از لحاظ تاریخی ساخته شده هستند و هم از لحاظ تاریخی خلاقاند. در مقابل، کل گرایی^{۳۲} (اعانگری) مدعی است که [طبیعت] انسان‌ها ذاتاً یکسان است؛ چه در مصر باستان و چه در بروکلین معاصر. بنابراین وظیفه‌ی تبیین تاریخی، کشف این است که انسان‌ها تا چه اندازه مانند ما ممکن است برای انجام عملی هدایت شده باشند، آن‌گونه که آن‌ها عمل کردنند؟

مفهوم «معنا»^{۳۳} در مباحث تاریخی دستکم در سه روش متفاوت به کار برده می‌شود: معنای کنش‌های فردی در رویدادهای تاریخی، معنای مجموعه‌ای از

فلسفه تاریخ

مفهوم تاریخ نقشی بینیادی در اندیشه‌ی بشر ایفا می‌کند. تاریخ در جستجوی نیات و مقاصد اعمال بشر، تغییرات، نقش شرایط کلی در امور بشری و معنای مقبول رویدادهای تاریخی است. این امر امکان «آموزندگی از تاریخ» را فراهم می‌نماید و نیز امکان فهم بهتر ما در حال حاضر را به واسطه‌ی درک نیروها، انتخاب‌ها و شرایطی که موجب وضعیت جاری ما شده است، به وجود می‌آورد

قرار می‌گیرد. هدف هر یک از این‌ها، نشان دادن این امر است که اختیار و احتمال^{۳۷} وقوع آشکار رویدادهای تاریخی می‌تواند با نظم یا هدف مشخص بنیادی تری ارتباط داشته باشد.

این رویکرد به تاریخ می‌تواند به عنوان هرمنوکی توصیف شود. اما [این رویکرد] بیش‌تر از تفسیر کنش‌ها و معناهای فردی، معطوف به تفسیر ویژگی‌های کلان است. در حقیقت جریان تاریخ [در این دیدگاه] به عنوان متنی آشفته و غریج تلقی می‌گردد که مفسر، معناهایی را به برخی از عناصر داستان، به منظور متناسب کردن این عناصر با انگیزه‌ها و زمینه‌های کلان داستان، نسبت می‌دهد. (وanke در این نکته را نشان می‌دهد: 1881)

جریانی مکرر در این رویکرد به فلسفه‌ی تاریخ با حوزه‌ی خداشناسی استدلای^{۳۸} و معادشناسی، مطابقت پیدا می‌کند: [در این جریان] با دقت تمام تلاش‌هایی برای یافتن معنا و ساخت در تاریخ، به واسطه‌ی مرتبط ساختن گذشه و حال با طرحی معین و مقدر از جانب خدا، صورت می‌گیرد. الهیون و اندیشنمندان مذهبی برای یافتن معنا در رویدادهای تاریخ به عنوان تجلی اراده‌ی الهی، تلاش نموده‌اند. یک دلیل برای علاقه‌ی دینی به این موضوع، مسأله‌ی شر^{۳۹} است. بدین گونه «خداشناسی» لایینتیس^{۴۰}، تلاش دارد تا تفسیری منطقی از تاریخ به دست دهد که ترازدی‌های تاریخ را با اراده‌ی خداوند کریم متناسب می‌سازد (1709). در قرن بیستم الهیونی مانند مارتین (1957)، راست^{۴۱} (1947) و داوسن^{۴۲} (1929)، تلاش‌های منسجمی برای به دست دادن تفسیرهای مسیحی از تاریخ، صورت دادند.

متفرکران عصر روشگری، تفسیر مذهبی از تاریخ را رد کردند، اما غایت‌شناسی^{۴۳} مربوط به خود را به وجود آوردن: اندیشه‌ی ترقی؛ در این ایده انسان، پیوسته در حرکت درجه‌ی تاریخ بهتر و متمکن‌تر است و این که این سیر تکاملی می‌تواند در سراسر بررسی تاریخ تاریخ، دیده شود. (Condorcet, 1795; Montesquieu, 1748). فلسفه‌ی تاریخ ویکو، در جستجوی تشخیص و نشان دادن زنجیره‌ای اساسی از ادوار تاریخی است. تاریخ‌های مختلف، از مراحل یکسانی، عبور می‌کنند، زیرا طبیعت بشر در سراسر تاریخ ثابت و پایدار است (Pompa, 1990). و سو (1762a; 1762b) و کانت (1784; 1784-5)، فرضیه‌هایی درباره‌ی عقلانیت و ترقی، در فلسفه‌ی سیاسی‌شان، اقامه نموده‌اند و آدام اسمیت پاره‌ای از این خوش‌بینی^{۴۴} درباره‌ی نتایج مترقبی عقلانیت را در گزارش خود از اگشاپی نظام اقتصادی اروپایی مدرن آورده است (1776). این تلاش برای استنتاج زنجیره‌ای ثابت از مراحل [تاریخی] به عنوان ابزار تفسیر تاریخ تاریخ، در سراسر قرن هجدهم و نوزدهم تکرار شده است. این موضوع در فلسفه‌ی هگل به علاوه‌ی نظریه‌ی ماتریالیستی مارکس در مورد پیشرفت روش‌های اقتصادی تولید، تجلی

(محصول) تاریخی است؟ «علم نوین»^{۴۵} جامبایستا ویکو (1725) تفسیری از تاریخ ارائه می‌دهد که در آن ایده‌ی یک طبیعت کلی بشر و یک تاریخ کلی مطرح می‌شود (1725): (برای تفصیل بیش تر نگاه کنید به «2000» (Berlin, 2000)) تفسیر ویکو از تاریخ تمدن، این دیدگاه را مطرح می‌کند که همسانی و یکپارچگی مشخصی در طبیعت بشر در سرتاسر دوران‌های تاریخی وجود دارد که تبیین کنش‌ها و فرایندهای تاریخی را ممکن می‌سازد. ویژگی‌های مشترک طبیعت بشر، توالی ثابتی از مراحل پیشرفت جامعه‌ی مدنی، قانون، تجارت و حکومت را به وجود می‌آورد: انسان‌های جهانی^{۴۶} [وقتی] با چالش‌های مکرر تمدنی رویه‌رو شوند، مجموعه‌ای یکسان و یکنواخت از واکنش‌های فرازمانی را از خود نشان می‌دهند. درباره‌ی این چشم‌انداز به تاریخ، دو نکته‌ی قابل توجه وجود دارد: نخست این که این دیدگاه وظیفه‌ی تفسیر و تبیین تاریخ را ساده‌تر می‌کند (زیرا ما فرض گرفته‌ایم که قادریم کنشگران گذشته را بر مبنای تجربه و طبیعت خودمان بفهمیم). و دوم این که این دیدگاه وارثی فکری در نظریه‌ی علوم اجتماعی قرن بیستم در قالب نظریه‌ی برگریده عقلی به عنوان مبنای برای تبیین اجتماعی فراگیر، دارد.

جان گوتفرید هرودر، دیدگاهی جالب و متفاوت درباره‌ی طبیعت، اندیشه‌ها و انگیزه‌های بشر ارائه کرده است. وی در اثرش، «ایده‌هایی برای فلسفه‌ی تاریخ بشر»^{۴۷} (1791) پیرامون زمینه‌ی تاریخی داشتن طبیعت بشر، بحث کرده است. او فهمی تاریخی از طبیعت بشر نشان می‌دهد و از این ایده دفاع می‌کند که طبیعت بشر، خود محصولی تاریخی است و انسان‌ها در دوره‌های گوناگون پیشرفت تاریخی، به صورت متفاوتی عمل می‌کنند (1800-1877). دیدگاه‌های هرودر را برای فلسفه‌ی تاریخی گرایانه طبیعت بشری هموار نمود که بعداً در قرن نوزدهم در چهره‌هایی مانند هگل و نیچه ظهور پیدا کرد. دیدگاه او همچین مقدمه‌ای بود بر جریان تفکر مهمی درباره‌ی جهان اجتماعی در اواخر قرن بیستم: ایده‌ی «ساخت اجتماعی»^{۴۸} طبیعت بشر و یکسانی‌های (Anderson 1971; Hacking 1999; Foucault 1983).

۲-۲. آیا تاریخ دارای جهت‌گیری^{۴۹} است؟

فیلسوفان پرسش‌هایی پیرامون معنا و ساختار کلیت تاریخ بشر، مطرح کرده‌اند. برخی از فیلسوفان در صدد کشف زمینه، معنا یا جهت‌گیری سازمان‌بافتنه‌ی بزرگی در تاریخ بشر برآمده‌اند. این مسأله ممکن است چارچوب تلاشی باشد برای اثبات این که تاریخ نظمی الهی را نمایش می‌دهد یا الگویی کلان (دوری، غایی، پیشرو)^{۵۰} را مکشوف می‌سازد و یا نشانگر زمینه یا آهنگ پراهمیتی است (برای نمونه مفهوم هگلی تاریخ از واکنش‌ای آزادی بشر که در زیر مورد بحث

فلسفه‌ی تاریخ

تاریخی معتبر قابل دسترس برای تاریخ و جامعه‌ی بشر نیست. برای نمونه جامعه‌شناسی تمدن‌های نخستین ارضی میشل مان^{۳۴} (۱۹۸۶)، تلاش‌های دوریز^{۳۵} و گودسیلو^{۳۶} در تاریخ محیطی جهانی (۲۰۰۲) و بحث جارد دایموند^{۳۷} از بیماری و جنگ (۱۹۹۷)، نمونه‌هایی از پژوهشگرانی را نشان داده است که تلاش نموده‌اند تا برخی از خصوصیات بزرگ تاریخ بشر را بر مبنای پاره‌ای از کیفیات و پیش‌آمددهای مشترک بشناسیم. کنند: مانند مساعی دولت‌ها برای جمع‌آوری درآمدهای دولت، نیاز جوامع انسانی به استخراج منابع یا سرایت سراسری بیماری. چالش تاریخ کلان^{۳۸} حفظِ نظمِ تکاملِ تجربی فرضیه‌های بزرگی است که مطرح می‌شوند.

۳-۲. فلسفه‌ی تاریخ هگل

فلسفه‌ی تاریخ هگل شاید کامل‌ترین نظریه‌ی فلسفی تاریخ است که در جستجو کشف معاشر از جهت در تاریخ است (۱۸۵۷: ۱۸۲۴a، ۱۸۲۴b). هگل^{۳۹} جستجوی این مفهوم می‌نگرد که پیوسته به سوی وضعی به تاریخ به عنوان فرایندی قابل فهم می‌باشد. «بنابراین مسئله، پایان نهایی بشر معین حرکت می‌کند: تحقق آزادی بشر.»^{۴۰} این نهایی بشر است، پایانی که در آن روح خودش را در جهان می‌باید.^{۴۱} هگل^{۴۲} نسبت به اختلاف و اسلامافش تاریخ‌گری ژرفتری را در نظریات فلسفی اش وارد می‌کند. او رابطه‌ی بین تاریخ «عینی»^{۴۳} و پیشرفت ذهنی^{۴۴} آگاهی فردی (روح) را به عنوان رابطه‌ای عمیق و ذاتی^{۴۵} تلقی می‌کند. این مسئله تز اصلی «پدیدارشناختی روح» است.^{۴۶} او وظیفه‌ی اصلی فلسفه را در کجا گذاشت در واگشایی تاریخ می‌داند. «تاریخ فرایندی است که به موجب آن روح خودش و مفهومش را کشف می‌کند»^{۴۷} (۱۸۵۷: ۶۲). هگل^{۴۸} تاریخ جهانی را روایتی از مراحل آزادی بشر ترسیم می‌نماید. از آزادی عمومی شهرها و مردم در جمهوری روم تا آزادی فردی جنبش پروتستان و تا آزادی مدنی دولت مدرن. او تلاش می‌کرد تمادن‌های هند و چین را در فهم خود از تاریخ جهانی جای دهد. هر چند که او این تمادن‌ها را به عنوان [تمدن‌های] ایستاد و بنابراین پیشان‌تاریخی تلقی می‌نمود (O'Brien, 1975)، او مرحله‌های^{۴۹} معینی را به عنوان رویدادهای «تاریخی-جهانی» تصویر می‌کرد که در فرایند ظهور نهایی قرار داشتند: مرحله‌ی کامل تاریخ و آزادی بشر. برای نمونه، استیلای ناپلئون بر قسمت اعظم اروپا را به عنوان رویدادی تاریخی-جهانی توصیف می‌کرد که به وسیله‌ی برقراری شرایط و مؤلفه‌های دولت عقلانی بروکارتیک^{۵۰}، عملکرد تاریخ را رقم می‌زد. هگل در جستجوی عقل در تاریخ بود. اما آن عقل، مکنون و پنهان است و تنها زمانی می‌تواند در کشیده باشد که تاریخ به کمال خود رسیده باشد «زمانی که فلسفه رنگ خاکستری بر خاکستری می‌زند، شکلی است از زندگی مبتلا به کهولت... جلد مینروا بالهایش را تنها هنگام شب می‌گستراند».

(Marx and Engels 1845–49; Marx and Engels 1848) یافت (۱۸۴۵–۱۸۴۹؛ Marx and Engels 1848) تلاش برای یافتن جهت یا ادوار در تاریخ، تفسیر جدیدی در اوایل قرن بیستم پدید آورد به وسیله‌ی چندین تن از فراموشان^{۵۱} که در تلاش برای به دست دادن تفسیر کلانی^{۵۲} بودند که نظم را در تاریخ جهانی برقرار کرده بود: اشپنلگر (۱۹۳۴)، توینی (۱۹۳۴) و یتفوگل (۱۹۳۵) و لاتیمور (۱۹۳۲). این نویسنده‌گان قرائتی از تاریخ جهانی بر پایه‌ی ظهور و سقوط تمدن‌ها، اقوام و یا فرهنگ‌ها، ارائه دادند. نوشتۀ‌های آن‌ها در درجه‌ی اول ملهم از نظریه‌های فلسفی یا دینی نبود. همچنین آن‌ها آثار تحقیقی تاریخی درجه‌ی اول نبودند. اشپنلگر و توینی، تاریخ بشر را به عنوان فرایند منسجمی توصیف کردند که در آن تمدن‌ها از مراحل مشخص جوانی، بلوغ و پیری عبور می‌کنند. یتفوگل و لاتیمور تمدن‌های آسیایی را بر حسب عوامل تبیین کنندۀ بزرگی تحلیل می‌کنند. یتفوگل تاریخ چین را با اروپا به واسطه‌ی توصیف تمدن چین به عنوان یک «استبداد آبی»^{۵۳}، مقایسه می‌کند. نتیجه ملزم این [مقایسه] آن است که تاریخ چین بیش از آن که جهت‌دار باشد، دوری بود. لاتیمور کلید دترمینیسم چغایی و بوم‌شناختی^{۵۴} را برای پیشرفت تمدن آسیایی به کار می‌برد.

انتقادی موجه و معقول از برخی از تلاش‌ها برای ارائه تفسیری از جهان تاریخ، این نظر است که آنان در جستجوی معنایی هستند که در هیچ جانمی‌تواند وجود داشته باشد. تفسیر تاریخ‌های زندگی و کنش‌های فردی، مفهوم و قابل درک است، زیرا ما می‌توانیم استادهایمان از معنا^{۵۵} را در نظریه‌ی وجود فردی که واحد و خالق معناهast، قرار دهیم، اما هیچ عامل برتری^{۵۶} پشت رویدادهای تاریخی (برای نمونه انقلاب فرانسه) قرار ندارد و بدین گونه کوشش برای یافتن معنای اشکال و بیزگی‌های رویداد (برای نمونه ترور)، مقوله‌ای غلط و ناصحیح است. رویکرد دینی، با ارجاع و استناد عاملیت^{۵۷} به خدا به عنوان پدیدآورنده‌ی تاریخ، قصد طفره رفتن از این انتقاد را دارد. اما فرض این که حاکمی الهی برای تاریخ وجود دارد، ساختن تاریخ را از دستان انسان خارج می‌کند.

تلاش‌های کسانی مانند ویکو، اشپنلگر یا توینی برای یافتن ادوار بزرگ در تاریخ، در برابر نقدی متفاوت بر مبنای تفسیرهای تک‌علیتی^{۵۸} آن‌ها از کلیت تاریخ بش، قابل انتقاد است. این نویسنده‌گان، عاملی را که برای هدایت تاریخ در نظر گرفته می‌شود مشخص کرده‌اند: طبیعت عام و کلی بشر (ویکو)، یا مجموعه‌ای مشترک از چالش‌های تمدنی (اشپنلگر، توینی). اما فرضیات‌شان نیازمند سنجش بر پایه‌ی دلیل و مدرک است. و این دلیل و مدرک با توجه به ویزگی‌های بزرگ تغییرات تاریخی در سه هزار سال گذشته، حمایت اندکی از ایده‌ی فرایندی ثابت برای پیشرفت تمدنی به عمل آورده است. در عوض به نظر می‌رسد تاریخ بشر، درجه‌ی بزرگی از تصادف و احتمال و راههای متعدد پیشرفت داشته باشد. این به معنی فقدان تفسیرهای کلان

رابطه‌ی ما با گذشته تنها شناختی نیست، بلکه همچنین گویا یا عملی نیز هست. ما گذشته را به وجود می‌آوریم، تفسیر می‌کنیم، داستان‌سازی می‌کنیم، اسطوره‌سازی می‌کنیم و ارزش‌گذاری می‌نماییم. و برخی از داستان‌هاییمان درباره‌ی گذشته - تاریخ‌هاییمان - را برای بازنمود روش درست کنشگر، رفتار خوب و بد سیاسی، هویت یک ملت در برابر سایر ملل و توجیه رفتارمان در آینده استفاده می‌کنیم

تفسیری و نظریه‌ی انتقادی را برای طرح بحث خود از بازنمایی زخم هلو کاست، فراهم آورده است (1994، 1998). دیگران روی نقشی که تواریخ محلی در ساخت و تفسیر گذشته‌ی ما ایفا کرده است، تأکید کرده‌اند. این موضوعی است که توسط مورخان معاصر ادامه داده شده است. برای نمونه توسط مایکل کامن^{۸۱} در بحث خود از یادآوری عمومی جنگ داخلی آمریکا (1991)، حافظه و بازنمایی گذشته نقشی کلیدی در شکل‌گیری هویت‌های ملی و قومی ایفا می‌کند. فیلسوفان زیادی در قرن بیستم، درجه‌ای از ساخت و ذهنیت را متذکر شده‌اند که ذاتی حافظه‌های ملی ای هستند که در نقل گروهی تاریخ بازنمایی می‌شوند. کالینگوود اگرچه خودش در زمرة [فلسفه] قاره‌ای قرار نمی‌گیرد، اما فلسفه‌ی تاریخ او در چارچوبی عمومی از فلسفه‌ی تاریخ هرمنوتیکی حای دارد (1946). کالینگوود روی مسأله‌ی تعیین و تشخیص محتوای تاریخ متمرکز است. او استدلال می‌کند که تاریخ از کنش‌های بشر، ساخته شده است. کش‌ها نیز نتیجه‌ی انتخاب و تفکر آگاهانه و ارادی است. بنابراین مورخان قادرند فریندهای تاریخی را «از درون»^{۸۲}، به عنوان بازسازی فراگردانهای فکری کارورزانی که آن‌ها را به وقوع رسانده‌اند، تعیین نمایند.

۳. فلسفه‌ی تاریخ انگلیسی - آمریکایی (تحلیلی)

سنت تجربه‌گرایی و فلسفه‌ی انگلیسی - آمریکایی نیز در موقع مختلف به تاریخ توجه کرده است. در این سنت فیلسوفان توجهی به مسائل فلسفه‌ی نظری تاریخ نکرده‌اند و به جای آن مسائلی را درباره منطق و معرفت‌شناسی شناخت تاریخی، مطرح نموده‌اند. پرسش مهم در اینجا این است که مشخصه‌های معرفت‌شناسی و منطقی شناخت تاریخی و تبیین تاریخی چیستند؟ تجربه‌گرایی دیوید هیوم کلید عمدahای برای تقریباً تمام فلسفه‌ی بعدی انگلیسی - آمریکایی به وجود آورد و این نفوذ تا تفسیر رفتار بشر و علوم انسانی گسترش پیدا کرد. هیوم تاریخ بسیار خواندنی انگلستان را نوشت (1754-1762). تفسیر او از تاریخ مبتنی بر پیش‌فرض کنش‌ها، انگیزه‌ها و علل عادی بود، بدون هیچ تواافق و سازگاری با تفسیرهای دینی از گذشته. دیدگاه فلسفی تاریخ او بر پایه این ایده قرار داشت که تبیین‌های گذشته می‌تواند مبتنی بر فرض وجود یک طبیعت ثابت بشر باشد.

علاقه‌ی انگلیسی - آمریکایی به فلسفه‌ی تاریخ در میانه‌ی قرن بیستم با ظهور «فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ» تجدید شد. دری (1964، 1957، 1966)، دانتو (1965) و گاردنر (1952، 1974) نمایندگان برجسته‌ی آن بودند. این رویکرد مستلزم کاربرد روش‌ها و ابزارهای فلسفه‌ی تحلیلی برای مسائل خاصی است که به دنبال تبیین‌های تاریخی و معرفت تاریخی، پدیدار می‌شوند (Gardiner, 1952). در اینجا مشخصه‌های معرفت تاریخی مورد توجه هستند: چگونه ما از واقعیات گذشته آگاه هستیم، چه چیزی یک تبیین تاریخی مناسب را به وجود می‌آورد، آیا تبیین‌ها در تاریخ نیازمند قوانین عمومی‌اند^{۸۳} و آیا معرفت تاریخی به وسیله‌ی مدارک تاریخی در دسترس به وجود می‌آید. فیلسوفان تحلیلی روی جایگاه علمی و تجربی معرفت تاریخی تأکید دارند و تلاش می‌کنند تا این مدعماً را در امتداد خطوط اعتبار علمی علوم طبیعی بفهمند. (Nagel, 1961)

در سنت تحلیلی، فیلسوفان عمیقاً درباره‌ی قدرت عقل غیرتجربی در رسیدن به نتایج واقعی درباره ساختار جهان (از جمله تاریخ بشر) تردید دارند. تعلق فلسفی به خودی خود نمی‌تواند سرچشمها برای شناخت واقعی

(برای بررسی فلسفه‌ی تاریخ هگل نگاه کنید به Hegel, 1821: 13) (O'Brien (1975), Taylor (1975), and Kojève (1969)) قابل توجه است که فلسفه‌ی تاریخ هگل، کاریکاتوری^{۷۳} از تعقل فلسفی نظری که گاهی فیلسوفان تحلیلی آن را به تصویر می‌کشند، نیست. رویکرد فلسفی او همچنین صرفاً مبتنی بر تعقل بنیادی پیشینی نیست. در عوض او مواجهه‌ای ذاتی و فراگیر را بین عقل فلسفی و مفروض تاریخی مطرح می‌کند. توصیه‌ی او این است که فیلسوف می‌بایست در جستجوی کشف امر معقول^{۷۴} در امر واقعی^{۷۵} باشد نه تحمل امر معقول بر امر واقعی. «فهم آنچه هست، وظیفه‌ی فلسفه است؛ زیرا آنچه هست، معقول است» (Avineri, 1972: 11). رویکرد او نه صرفاً فلسفی و نه صرفاً تجربی است. در عوض او متعدد به کشف بهترین معرفت تاریخی زمانش است، یک اصل معقول مشخص که به لحاظ فلسفی می‌تواند تشریح شود.

۴. رویکردهای هرمنوتیکی به تاریخ

بخش مهم دیگری از فلسفه‌ی قاره‌ای تاریخ، کاربرد هرمنوتیک برای مسائل تفسیر تاریخی را مطرح می‌کند. این رویکرد، بیش تر از آنکه به کل های^{۷۶} تاریخی پیروزد، معطوف به معنای کنش‌ها و نیت‌های افراد تاریخی است. این رهیافت از سنت محققانه‌ی تفسیر کتاب مقدس سرچشمه گرفته است. پژوهشگران هرمنوتیکی بر ماهیت زبانی و نمادی همکش‌های^{۷۷} بشر تأکید دارند و بر این باورند که فنونی که به منظور تفسیر متون توسعه یافته‌اند، همچنین می‌توانند برای تفسیر کش‌ها و فرآوردهای بشر به کار گرفته شوند. ویلهلم دیلتانی قائل به انگکاک ذاتی علوم انسانی از علوم طبیعی بود، جرا که علوم انسانی مربوط به فهم کنش‌های معنادار بشر و علوم طبیعی مربوط به تبیین علی رویدادهای غیرارادی^{۷۸} است. (1860-1883, 1883-1910). زندگی بشر در میان کنش‌های معنادار و جلوه‌های نمادی ساخته می‌شود و جریان می‌پاید. دیلتانی بر این باور است که ابزارهای فکری هرمنوتیک - تفسیر متون معنادار - برای تفسیر کش و تاریخ بشر مناسبند. روش verstehen (فهم)، روش شناسانه‌ی ای برای این رویکرد فراهم می‌آورد. این [روش] متکفر را ترغیب می‌کند تا ساخت فعال و مؤثری از معانی و کنش‌های کارورزان را از دیدگاه خودشان به کار گیرد. (Outhwaite, 1975) این خط تفسیر تاریخی بشر در نوشتۀ‌های فلسفی قرن بیستم هایدگر، گادام، روکور و فوکو، متجلی شد. رویکرد این سنت به فلسفه‌ی تاریخ از چشم‌انداز معنا و زبان است. این سنت استدلال می‌کند که معرفت تاریخی به تفسیر کنش‌ها و کاربست‌های معنادار بشر مربوط می‌شود. مورخان باید رویدادها و کنش‌های تاریخی را به منظور کشف پیوندهای معنا و همکنش‌های نمادی که کنش‌های بشر را به وجود می‌آورند، مورد بررسی قرار دهند. (Sherratt, 2006)

سنت هرمنوتیکی در اواسط قرن بیستم چرخش نوبن مهمی داشت. به گونه‌ای که فلاسفه تلاش کردند تا مفهوم پیشرفت‌های تاریخی مدرن مانند جنگ، تقابلات ملی و نژادی ... را دریابند. روایت‌های پیشرفت، در نتیجه وقوع رویدادهای مخفوف نیمه‌ی نخست قرن بیستم، دیگر ناگزیر نبودند. کانون اصلی این رویکرد شاید «تاریخ به مثابه یادآوری»^{۷۹} نامیده شود. حامیان این جریان تفکر از فلسفه‌های اروپایی قرن بیستم مانند آگریستانسیالیسم و مارکسیسم سر برآوردنند.... پل روکور مشاہده‌های را میان حافظه‌ی شخصی، حافظه‌ی فرهنگی و تاریخ مطرح نمود (2000). دومینیک لاکاپرا^{۸۰} ابزارهای نظریه‌ی

لازم برای طرح مسائل مهم و اصلی، درباره‌ی سرشت تاریخ و معرفت تاریخی است. تبیین کنش‌ها و اعمال بشر نباید [برای مثال] در امتداد خطوط تبیینی از چرایی ترکیدن رادیاتورها هنگام سقوط دما به زیر صفر درجه‌ی سانتی‌گراد، فهمیده شود. دانایون نتیجه‌ی می‌گیرد «نادیده گرفتن همانندی بنیادی علوم اجتماعی با تاریخ و تحریف تحقیق در امور بشری به وسیله‌ی تغییر ساختار علوم اجتماعی، به واسطه‌ی تشبیه نادرست آن به فیزیک، زیان بار است» (ع۱۶۰: ۱۵۷). اصرار بر [به کار بدن] مدل‌های طبیعی گرایانه برای پژوهش تاریخی و اجتماعی، به آسانی منجر به پیش‌فرضی به سود مدل قانون فراگیر تبیین می‌شود، اما این پیش‌فرض گمراحت است.

۲-۳. عینیت تاریخی^۵

موضوع دیگری که توجه فلسفه‌دانان را برانگیخت، مسأله‌ی «عینیت» است. آیا بازنمایی عینی گذشته برای معرفت تاریخی مقدور است؟ یا آیا انواع جانبداری، حذف، گریش و تفسیر، همانند همه‌ی بازنمایی‌های تاریخ، به ذهنیت فردی مورخ وابسته است؟ آیا این حقیقت که کنش‌های آدمی دارای بار ارزشی هستند، امکان دسترسی مورخ به شرحی غیرازشی از این کنش‌ها را از بین می‌برد؟ این موضوع آن‌گونه که جان پاسمور^۶ (۱۹۶۶: ۷۶) مذکور شده است به چندین مسأله‌ی متفاوت تقسیم می‌شود. مشهورترین این‌ها در سنت تحلیلی، ارزشمند بودن^۷ کنش اجتماعی است. دوین مسأله، این امکان است که خود تفسیرهای مورخ دارای بار ارزشی‌اند. [این مسأله] از موضوع طرفیت عینیت یا بی‌طرفی شخص مورخ سرجشمه می‌گیرد. آیا توانایی تحقیق در جهان بدون توجه به جانبداری‌هایی که منشاء خود، اعتقادات اخلاقی و سیاسی، ایدئولوژی یا تعهدات مورخ به یک طبقه یا یک گروه خاص است، معمول به نظر می‌رسد؟ آیا تاریخ ذاتاً «ساخته می‌شود» بدون هیچ واقعیت عینی مستقل از روش‌هایی که به واسطه‌ی آن ساخته می‌شود؟ آیا واقعیتی مطابق با عبارت «انقلاب فرانسه» وجود دارد یا در حقیقت مجموعه‌ای از شروع نوشه شده در مورد انقلاب فرانسه در دست داریم؟

برای هر کدام از این مسائل راه حل‌هایی وجود دارند که به خوبی با مفروضات فلسفی سنت تحلیلی مطابقت دارد. نخست درباره‌ی ارزش‌ها: هیچ دشواری اساسی در تطبیق ایده‌ی یک محقق با مجموعه‌ای واحد از ارزش‌های مذهبی وجود ندارد، که با وجود این، به دقت ارزش‌های مذهبی یک کارورز تاریخی دارای اساساً ارزش‌های متفاوت را مورد برسی قرار می‌دهد. البته این تحقیق می‌تواند به صورت بدی انجام گیرد. اما هیچ سد معرفتی ذاتی^۸ وجود ندارد که مانع محقق شود تا گروهی از گزاره‌ها، رفتارها و نهادهای فرهنگی معاصر را مطابق با موارد دیگر، مورد رسیدگی قرار دهد و به بازنمایی درستی از آن موارد دست یابد. نیازی به شریک بودن در ارزش‌ها و جهان‌بینی‌های یک sans-culotte به منظور دستیابی به ارزیابی درستی از این ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ها نیست. این امر ما را به تجزیه و تحلیل موضوع دوم هم رهنمون می‌سازد: امکان بی‌طرفی توسط محقق. مجموعه ارزش‌های معرفتی که ما برای مورخان و عالمان برمی‌شماریم، شامل ارزش اصل ذهنی^۹ (ذهنیت) و تمایل برای استفاده از فرضیه‌هایشان برای تحقیق در مورد واقعیت‌های ناخواهایند^{۱۰} است. بازنگری تاریخ علم و نوشه‌های تاریخی، روشن می‌سازد که این ارزش ذهنی، تأثیرگذار است. نمونه‌های فراوانی از مورخان و دانشمندان وجود دارد که نتیجه‌گیری‌های آن‌ها بیش از آنکه تحت تأثیر پیش‌فرضهای ایدئولوژیکی باشد توسط پژوهش مبتنی بر سند و مدرک آن‌ها^{۱۱} هدایت شده است. عینیت (بی‌طرفی) در

درباره‌ی جهان طبیعی یا درباره‌ی توالی رویدادها، کنش‌ها، دولت‌ها، طبقات، امپراتوری‌ها، مصایب و پیروزی‌هایی باشد که ما «تاریخ» می‌نامیم. بلکه شناخت حقیقی درباره‌ی جهان تنها می‌تواند از تحقیق تجربی و تحلیل منطقی نتایج این یافته‌ها، سرجشمه بگیرد. بنابراین فلسفه‌دان تحلیل تاریخ علاوه‌ی اندکی به مسائل کلان درباره‌ی معنا و ساختار تاریخ که در بالا بدان اشاره رفت، داشته‌اند، به عبارت دیگر کارورزان^{۱۲} فلسفه‌ی نظری تاریخ قدرت تفکر فلسفی برای تعقل از طریق فهم بنیادی تاریخ را پذیرفته‌اند و تمایلی به رویکرد صرفاً تجربی و مفهومی به موضوع ندارند.

۳-۱. قوانین عمومی در تاریخ

فلسفه‌دان، کارل همپل با مقاله‌ی خود تحت عنوان «نقش قوانین عمومی در تاریخ» (۱۹۴۲)، علاقه‌ی فلسفه‌دان تحلیلی به معرفت تاریخی را برانگیخت. نظریه‌ی عمومی تبیین علمی همپل قائل به این امر است که همه‌ی تبیین‌های علمی مشمول قوانین عمومی‌اند. همپل تبیین تاریخ را استثناء مشهود مدل قانون فراگیر^{۱۳} می‌داند و کوشش می‌کند تا شایستگی و بسندگی مدل قانون فراگیر را حتی با این مورد خاص، نشان دهد. او استدلال می‌کند که تبیین‌های تاریخی معتبر همچنین باید به قوانین عمومی استناد کنند. رویکرد قانون فراگیر به تبیین تاریخی، مورد حمایت فلسفه‌دان تحلیلی علم، همچون ارنست ناگل (۱۹۶۱) قرار گرفت. مقاله‌ی همپل مجادله‌ی طولانی را میان کسانی که تعمیم‌های درباره‌ی رفتار پسر به عنوان قوانین عمومی معتبر بیان می‌کردند و معتقدانی که معتقد بودند تبیین‌های تاریخی بیشتر به تبیین‌های رفتار فردی نزدیک‌اند، دامن زد؛ بر مبنای تفسیری که نتیجه‌ی قابل درکی در بی داشت. به پیوژه مباحث اصلی به وسیله‌ی ویلیام دری (۱۹۵۷)، مایکل اسکریون^{۱۴} و آلن دانایون^{۱۵} (۱۹۶۶) مطرح می‌شد. دانایون و دیگران به این دشواری اشاره کرده‌اند که بسیاری از تبیین‌های اجتماعی بیش از آنکه به قوانین کلی مربوط باشند، به قواعد احتمالی^{۱۶} مربوط هستند. کسان دیگر مانند اسکریون، ویژگی‌های عملی تبیین را شناس داده‌اند و برآیندی اقامه می‌کنند که اگرچه از حصول اعتبار قیاسی و استنتاجی^{۱۷} ناتوان هستند، برای «تبیین کردن» یک رویداد تاریخی معین در یک زمینه می‌معنی اعتقادی^{۱۸} کافی به نظر می‌رسند. هر چند اصلی‌ترین اعتراضات عبارتند از: اول اینکه عمل‌آنمنه‌های مناسبی از قوانین عمومی در تاریخ وجود ندارد، چه از رفتار آدمی چه از توالی رویداد تاریخی (Donagan, 1966: 143–45) و دوم این که شاکله‌های ناگزیر^{۱۹} دیگری وجود دارند که به واسطه‌ی آن‌ها می‌توانیم کنش‌ها و نتایج تاریخی را که مشمول قوانین عمومی نمی‌شوند بفهمیم (Elster 1989: 131–37). این‌ها [شاکله‌ها] فرایندهای تعلقی را در بر می‌گیرند که به واسطه‌ی آن‌ها کنش‌های فردی را درک می‌کنیم – قابل مقایسه با روش‌های verstehen (Dray, 1966: 131–37) – و فرآیندهایی که به واسطه‌ی آن‌ها می‌توانیم سلسله‌ی علیت‌ها را بدون نیاز به قوانین عام دنبال کنیم.

باخوانی دقیقی از این مباحث بر سر مدل قانون فراگیر در تاریخ، منجر به این ارزیابی می‌شود که مناقشه [بر سر این مباحث] تا حد زیادی به واسطه‌ی فرض غلط وحدت علوم و فرضیه‌ی همانندی منطقی تنظیمی^{۲۰} همه‌ی حوزه‌های تعلق علمی با برخی از نمونه‌های واضح تبیین در محدودی از علوم طبیعی، روی داده است. این رویکرد [وحدت علوم] نظریه‌ای به شدت ضعیف است و فاقد توانایی

فلسفه‌ی «نوین» تاریخ از چندین حیث مهم از فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ تفکیک می‌شود. تاکید این [فلسفه‌ی نوین] بیشتر از آن که بر علیت تاریخی باشد بر روایت تاریخی است و به طور عقلانی بیشتر به سنت هرمنوتیک نزدیک است تا پوزیتیویسمی که در دهه‌ی ۱۹۶۰ خاستگاه فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ بود. این [فلسفه‌ی نوین] ویژگی‌های ذهنیت و تفسیرهای متعدد در مورد این‌ها از عینیت، حقیقت و مطابقت با واقعیات را مشخص می‌کند

است، مربوط به نقش اسنادهای علی^{۱۰} در تبیین‌های تاریخی است. چه چیزی متنضم این گفته است که تضاد اقتصادی میان شمال و جنوب علت چنگ داخلی آمریکا بود؟ آیا اسناد علی مستلزم شناختن یک قاعده علی مشخص است؟ برای نمونه، دوره‌های توزُم سریع باعث ناپایداری‌های سیاسی هستند؟ آیا علیت توسعه کشف مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی محقق می‌گردد؟ آیا می‌توانند بیوندهای علی میان رویدادهای تاریخی را به وسیله‌ی شناسایی مجموعه‌ای از سازوکارهای علی^{۱۱} که یک [رویداد] را با [رویدادهای] بعدی مرتبط می‌سازد، بشناسیم؟ این موضوع، مسئله‌ی مرتبط با دترمینیسم در تاریخ را پدیدار می‌سازد؛ آیا [وقوع] رویدادهای معین در شرایط [تاریخی] اجتناب‌پذیر است؟ آیا سقوط امپراتوری روم بر فرض ترکیب شرایط نظامی و مادی پیش از وقایع و خیم و تعیین کننده، ناگزیر بود؟

رویکرد فیلسفه‌ان تحلیلی تاریخ به این موضوعات عموماً بر مبنای نظریه علیتی بود که از فلسفه‌ی پوزیتیویستی علم گرفته شده بود. این نظریه سرانجام در پیش‌فرضهای هیومی درباره‌ی علیت متوقف ماند: اینکه علیت چیزی جز اقتران^{۱۲} دائمی نیست، بنابراین فیلسفه‌ان تحلیلی به مدل قانون فراگیر تبیین متمایل شدند. زیرا به نظر می‌رسید [این نظریه] مبنای برای دفاع از علیت تاریخی به دست دهد. همان‌گونه که در بالا ذکر شد، این رویکرد به تبیین علی، به صورت مهملکی در علوم اجتماعی، دچار کاستی شد. زیرا قواعد علی عام در میان پدیده‌های اجتماعی غیر قابل دسترس‌اند، بنابراین دستیابی به تفسیرهای دیگری از علیت و یا رها کردن زبان علی^{۱۳} ضروری است. دو مین رویکرد، تشخیص علل بر حسب مجموعه‌ای از شرایط مناسب علی برای وقوع رویداد، بود: برای نمونه شرایط کافی و یا لازم، یا مجموعه‌ای از شرایط که احتمال [وقوع] رویداد را افزایش یا کاهش می‌دهد. این رویکرد از سوی فلسفه‌ی «زبان عرفی»^{۱۴} و تحلیل استفاده از زبان علی در مضامینه مانند دادگاه^{۱۵}، مورد حمایت قرار گرفت (1959). (Hart and Honoré).

همگرایی و تقارب^{۱۶} دلایل و علل‌هادر فرایندهای تاریخی در این زمینه سودمندند؛ زیرا علل تاریخی غالباً معلول کنش آگاهانه‌ی شرaranد. (Davidson, 1963) بدین‌گونه تبیین دلیل کنش، در آن واحد، تشخیص بخشی از علت پیامدهای کشنیز هست. اغلب تشخیص یک کشن واقعی به عنوان علت یک رویداد خاص قابل توجیه است (وضع یا شرط^{۱۷} که برای به وجود آمدن شرایط وقوع یک رخداد کافی بود) و دستیابی به تفسیری مقنعت‌کننده از دلایلی که باعث می‌گردد تا کشنگر، کشن [خود] را انجام دهد، محتمل و امکان‌پذیر است.

آنچه فیلسفه‌ان تحلیلی دهه‌ی ۱۹۶۰ بدان نپرداختند، اما برای فهم متدالو از علیت تاریخی، تعیین کننده است، احتمال و امکان طرح سازوکارهای علی از

جستجوی حقیقت، به خودی خود یک ارزش است و می‌توان از آن پیروی نمود. سرانجام درباره‌ی مسئله‌ی عینیت گذشتہ: آیا مبنای برای این گفته وجود دارد که رویدادها یا شرایط در گذشته عینی اند [او دارای] ویژگی‌های ثابتی هستند که مستقل از بازنمایی ما از آن رویدادها هستند؟ آیا بازنمایی ای از واقعیت مستقل متنضم ساختارهای کلان تاریخی وجود دارد که مورخان عموماً بدان ارجاع می‌دهند (امپراتوری روم، دیوار بزرگ چین، اداره امپراتوری تو سلط امپراتور کینگ لانگ^{۱۸}) می‌توانیم به دقت بحث‌مان را در این موضوع ادامه دهیم با تفکیک میان عینیت رویدادها، کشن‌ها و شرایط گذشتہ؛ عینیت واقعیت‌های همزمان که از این رویدادهای گذشتہ متنج می‌شود و عینیت و پایداری وجودهای کلان تاریخی. گذشته دقیقاً همان گونه که بوده، روی داده است؛ کارورزان عمل کردن، خشکسالی‌ها پدید آمدند، ارتش‌ها شکست خورند، فناوری‌های نوین ابداع شدند. این رویدادها آثاری بر درجات مختلفی از ارزش اطلاعات به جا گذاشده‌اند و این آثار، مبنای عقلانی برای رسیدن به باوری درباره‌ی رویدادهای گذشتہ به ما می‌دهند. بنابراین ما می‌توانیم تفسیری غیرجلی^{۱۹} از عینیت گذشته ارائه دهیم. هر چند این عینیت رویدادها و وقایع خیلی بیشتر از این حد گسترش پیدا نمی‌کند آن گونه که ما رویدادهای تاریخی انتزاعی تر را مدنظر داریم؛ ایجاد دولت‌شهرهای یونانی، پدید آمدن عقلانیت روشگری، شورش تاپینگ^{۲۰} (شورش صلح بزرگ)، مدلول هر یک از این نمونه‌ها ساختی تفسیری به وسیله‌ی مورخان و کارورزان تاریخی است، که ممکن است توسط مورخان آینده تغییر کند. ارجاع به شورش تاپینگ، مستلزم عمل سنتز و ترکیب تعداد زیادی از واقعیت‌های تاریخی، به علاوه‌ی داستانی تفسیری است که این واقعیت‌ها را با هم در یک روش بیشتر از سایر روش‌ها قرار می‌دهد. واقعیت‌های اصلی رفتار و آثار تاریخی آن‌ها باقی می‌ماند، اما در هم تبیین این واقعیت‌ها در یک رویداد تاریخی کلان، یک وجود تاریخی عینی^{۲۱} را تشکیل نمی‌دهد. تحقیقات در بیست سال گذشتہ وجود «انقلاب صنعتی» را زیر سوال برده است. در این مناقشه مجموعه‌ی یکسانی از واقعیات تاریخی ابتدا در یک رویداد ناگهانی تغییر کیفی در فناوری و تولید در اروپایی غربی، شکل گرفت. در تفسیر تازه‌تری، این تغییرات بیشتر تدریجی و کم‌تر به طور صحیح به عنوان «تحول»^{۲۲} مشخص شده است (1978). O'Brien and Keyder. یا بحث مستمر و مفصل آرتور والدرون^{۲۳} را در نظر بگیرید مبنی بر اینکه آن گونه که عموماً تصور می‌شود، چیزی به نام «دیوار بزرگ چین» وجود نداشته است.

۳-۳. علیت در تاریخ
سومین مجموعه‌ی مهم موضوعاتی که مورد توجه فیلسفه‌ان تحلیلی قرار گرفته

بخش مهمی از فلسفه‌ی قاره‌ای تاریخ، کاربرد هرمنوتیک برای مسائل تفسیر تاریخی را مطرح می‌کند. این رویکرد، بیشتر از آنکه به کل‌های تاریخی بپردازد، معطوف به معنای کنش‌ها و نیت‌های افراد تاریخی است. این رهیافت از سنت محققانه‌ی تفسیر کتاب مقدس سرچشمه گرفته است. پژوهشگران هرمنوتیکی بر ماهیت زبانی و نمادی همکنش‌های بشر تأکید دارند

فلسفه‌ی تاریخ

این است که آگاهی‌های بشر، خود محصولی تاریخی است و این که بخش مهمی از کار مرور به هم پیوستن ذهنیت و مفروضات کنشگران در گذشته است (Pompa, 1990). مرورخان معاصر از قبیل رایت دارتون^{۱۵} به طور قابل توجهی متمایل به [استفاده] از ابزارهای قوم‌نگاری^{۱۶} برای امکان پذیر ساختن این نوع درک و فهم شده‌اند (1984).

طريق مجموعه‌ی کاملی از رویدادها است (فالالیسم علی). روایت‌های تاریخی اغلب شکل گزارشی از مجموعه‌ای از رویدادها را به خود می‌گیرند، که هر یک از آن‌ها شرط یا محرك علی، برای رویدادهای بعدی بودند. تحقیقات آینده در فلسفه‌ی علوم اجتماعی، حمایت بنیادی برای تبیین‌های تاریخی که مربوطاند به طرح مجموعه‌ای از سازوکارهای علی، فراهم خواهد کرد (Hedström and Swedberg, 1998).

۴. موضوعاتی از مرورخان

تفکر رایج دیگری درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ وجود دارد که شایسته‌ی توجه بیشتری از سوی فلسفه‌دانان است. این [تفکر]، کار مرورخان و عالمان دارای ذهن فلسفی است که [اگر چه] آزادانه بحث می‌کنند اما مفاهیم تاریخی مانند علیت، دوره‌ی تاریخی، ساختار اجتماعی، عاملیت بشر^{۱۷}، ذهنیت و مانند آن را به صورت بدی دریافت‌هاند. این نوشته‌ها نمایشگر یک رویکرد سطح متوسطی^{۱۸} به موضوعات مرتبط با منطق گفتمان تاریخی است. این رویکرد پرسش‌های بزرگتری به وجود می‌آورد: آیا تاریخ معنایی دارد؟ آیا ما می‌توانیم معرفتی به گذشته داشته باشیم؟ در ارتباط با این پرسش‌ها که با آگاهی بیشتر مربوطاند به گفتمان و تعقل واقعی مرورخان، آنان برای مقوله‌بندی^{۱۹} و تبیین گذشته تلاش می‌کنند. تلاش‌های در این جهت ممکن است به «مابعدالطبیعه‌های تاریخی سطح متوسط»^{۲۰} اشاره داشته باشد. مرورخان اندیشمند و عالمان علوم تاریخی، فلسفه‌دانان پرسش‌های انتقادی درباره‌ی مفاهیم و مفروضاتی می‌پرسند که اغلب در تفکر تاریخی مطرح شده‌اند؛ و تلاش می‌کنند تبیین مناسب‌تری از این مفاهیم با توجه به مواجهه‌ی آن‌ها با چالش‌های تحقیق و تبیین تاریخی به دست دهند. ویلیام سول^{۲۱} در بحث خود از مفهوم «رویداد تاریخی» و مفروضاتی می‌پرسند که عالمان اجتماعی، آن را درباره‌ی زمان‌مندی رویدادهای تاریخی مطرح نموده‌اند (2005). اندرو ابوت^{۲۲} مفروضاتی را که مرورخان در مورد جایگاه وجودشناختی «پدیده‌های تاریخی»^{۲۳} (برای نمونه کتاب جامعه‌شناسی شیکاگو) مطرح کرده‌اند مورد بحث قرار داده است. او استدلال می‌کند که پدیده‌های تاریخی ذاتی در طول زمان متحول و متغیر^{۲۴} (اند 1999). چارلز تیلی^{۲۵} این فرض متناول را مورد تردید قرار می‌دهد که استدلال علی مربوط به شناسایی پس‌زمینه‌ی قواعد علی است. او در عوض رویکردی به استدلال علی را مورد بحث قرار می‌دهد که بر نقش مکانیسم‌های علی واقعی و ملموس^{۲۶} تأکید دارد (McAdam, Tarrow, and Tilly 2001).

ای. پی. تامسون تحلیلی از مفهوم «آگاهی طبقاتی» ارائه می‌نماید که مرورخان را وامی دارد تا از خطای شی‌انگاری^{۲۷}، زمانی که ساخته‌های اجتماعی مانند آگاهی یا جنبش‌های سیاسی را مورد ملاحظه قرار می‌دهند، اجتناب کنند (1966). سایمن اسکامان^{۲۸} مفهوم یک روایت تاریخی عینی را برسی می‌کند که برای به

۴-۴. موضوعات تازه در فلسفه‌ی تاریخ

فلسفه‌ی انگلیسی تاریخ در دهه ۱۹۷۰ به صورت قابل توجهی دگرگون شد. ابتدا با چاپ Metahistory هایدن وايت (1973) و نوشته‌های لوئیس مینک^{۲۹} در همان دوره (Mink et al., 1987; 1987; 1996), آنچه اصطلاحاً «چرخش زبانی»^{۳۰} نامیده می‌شود علاوه بر تعداد زیادی از حوزه‌های فلسفه‌ی ادبی و ادبیات همچنین در فلسفه‌ی تاریخ نیز نفوذ یافت. در حالیکه فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ بر همانندی علمی معرفت تاریخی [با معرفت تجربی] و پیشرفت اهداف اثبات‌پذیری و تعمیم‌پذیری^{۳۱} معرفت تاریخی، تأکید داشته است فلسفه‌ی انگلیسی زبان در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به طور فزاینده‌ای تحت تأثیر فلسفه هرمنوتیکی، پست‌مدرنیسم و نظریه‌ی ادبی فرانسه قرار گرفتند (Rorty, 1979). این فلسفه‌دانان بر بالاغت^{۳۲} نوشته‌های تاریخی، تحويل ناپذیری را ویس و فان برای از رویدادها و مرتباً از ساخت که متنضم بازنمایی تاریخی است، تأکید داشته‌اند. قربات با ادبیات و انسان‌شناسی شواهدی از روی علوم طبیعی را تحت الشاعر قرار داد و به همان اندازه راهنمایی شد برای بازنمودن معرفت و فهم تاریخی. غنا^{۳۳} و بافت روایت تاریخی توجه بیشتری را نسبت به تلاش برای دست‌یابی به تبیین‌های علی رویدادهای تاریخی به خود جلب کرد. فرانک انکر اسمیت تعداد زیادی از این موضوعات را در بحث از روایت تاریخی گرد آورده است (Ankersmit and Kellner, 1995; Berkhofer, 1995).

روندهم دیگری از تفکر در فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ به وجودشناختی تاریخی^{۳۴} نظر دارد (Hacking, 2002).

این فلسفه‌ی «نوین» تاریخ از چندین حیث مهمی از فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ تفکیک می‌شود. تأکید این [فلسفه‌ی نوین] بیشتر از آن که بر علیت تاریخی باشد بر روایت تاریخی است و به طور عقلانی بیشتر به سنت هرمنوتیک نزدیک است تا پوزیتیویسمی که در دهه ۱۹۶۰ خاستگاه فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ بود. این [فلسفه‌ی نوین] ویژگی‌های ذهنیت و تفسیرهای متعدد در مورد این‌ها از عینیت، حقیقت و مطابقت با واقعیات را مشخص می‌کند. روندهم دیگر در این رویکرد به فلسفه‌ی تاریخ، برتری نظری آشکار دیدگاه تاریخ‌تاور^{۳۵} نسبت به عام‌نگر^{۳۶} در مورد جایگاه و وضعیت طبیعت بشر است. دیدگاه متناول

بوده است، در گیر می‌شود و با بهترین فهم‌های متدالوی فلسفه‌ی علوم اجتماعی درباره‌ی وجودشناسی و تبیین اجتماعی درخواهد آمیخت. در این زمینه‌ی تعدادی از مفروضات وجودشناسانه را می‌توان ارائه داد. تاریخ عبارت است از کنش‌های انسان‌ها که در قالب نهادها و ساختارها قرار گرفته‌اند. هیچ عاملی فرانسانی در تاریخ وجود ندارد. هیچ معنا یا پیشرفت فرانسانی در تاریخ وجود ندارد؛ تنها مجموعه‌ای از رویدادها و جریان‌های هدایت شده توسط فرایندهای علی واقعی و ملموس و کشش‌های فردی، وجود دارد. داویدسون^{۱۵} (1963) و تایلور^{۱۶} (1985) نتیجه‌ی می‌گیرند که هیچ تباین و ناهمسانی میان دلیل‌ها و علت‌ها، فهم و تبیین، وجود ندارد. تبیین تاریخی هم به استدلال ساختاری-علی مربوط است و هم به تفسیر کنش‌ها و نیات؛ بنابراین [تبیین] هم علی است و هم هرمنوئیک. هیچ قانون علی یا تعیین کی در امور بشر وجود ندارد. هر چند چیزی مانند علیت اجتماعی، پیشرفت از طریق کارکردهای عاملیت بشر و اجبارهای^{۱۷} نهادها و ساختارها وجود دارد. یک هدف تاریخی معمول و موجه، شناسایی مکانیسم‌های علی در فرآیندهای تاریخی است و این مکانیسم‌ها همواره به کنش‌های کشگران تاریخی قرار گرفته در روابط اجتماعی واقعی و ملموس مربوط هستند.^{۱۸}

همچنین یک معرفت‌شناسی بنیادی برای معرفت تاریخی می‌توان شرح داد. معرفت تاریخی به رویه‌های متدالوی تحقیق تجربی مربوط است و حقانیت و وجاهت^{۱۹} مدعیات تاریخی مربوط است به بیان برهان و دلیل مقاعدکننده مدرک تجربی^{۲۰} که برای اثبات یا بطلان مدعای وجود می‌آید. چیزی شریه عنبیت تاریخی وجود دارد، بدآن معنا که مورخان قادرند با حسن نیت (صدقت) در ارائه نظریه‌هایشان در مورد گذشته، مدرک و گواه را مورد بررسی انتقادی قرار دهند. اما این به معنای دلالت [این مسأله] بر وجود منحصرأ یک تفسیر حقیقی از فرآیندها و رویدادهای تاریخی نیست، بلکه یک مفهوم کاملاً بدینهی وجود دارد مبنی بر این که تفسیرهای تاریخی به وسیله‌ی واقعیت‌های [متعدد] به وجود می‌آیند، و موضوعات تاریخی موجه و معمول متعددی برای مطرح شدن پیرامون همان مجموعه شواهد وجود دارند. روایت‌های تاریخی یک مؤلفه تفسیری ذاتی دارند و ساختی واقعی و ذاتی از گذشته را در بر دارند.

سرانجام یک فلسفه‌ی نوین تاریخ نسبت به تنوع اشکال بازنمود معرفت تاریخی حساس خواهد بود. رشتنه‌ی تاریخ تعداد زیادی از مباحث اصلی شامل تبیین علی، توصیف مادی و تفسیر روایتی از کنش‌های انسان را در بر می‌گیرد. روایت تاریخی خود چندین جنبه دارد؛ شرحی هرمنوئیکی که مفهوم مجموعه‌ای پیچیده از کنش‌های کشگران مختلف را به دست می‌دهد، اما همچنین شرحی از مکانیزم‌های علی را که برای وقوع یک رویداد گرد هم جمع می‌شوند، نقل دارد. اما حتی به صورت مهم‌تر، کل معرفت تاریخی در روایتها بیان نمی‌شود. بلکه رشتنه‌ای از ساختارهای شناختی^{۲۱} وجود دارد که به واسطه‌ی آن معرفت تاریخی بیان می‌گردد، از ارزیابی مفصل استاندارهای تاریخی زندگی ترا براین علی درباره‌ی تغییرات جمیعتی، تا گزارش‌های تاریخی تطبیقی از فرایندهای مشابه در زمینه‌های تاریخی متفاوت. یک فلسفه‌ی نوین تاریخ دست به مقایسه و سنجش همزمانی از نگارش تاریخی خواهد زد؛ نگارش تاریخی که حاکی از مجموعه‌ی متغیری از شرایط ساختاری و اقتصادی است، نگارشی که ویژگی‌های متغیر مجموعه‌ای از نهادها را جست و جو می‌کند، نگارشی که مجموعه‌ای متغیر از باورها و ایستارها^{۲۲} در یک اجتماع را ثبت و تحلیل می‌کند و به علاوه تعداد زیادی از انواع دیگر. [اید توجه داشت که] نه صرفاً جنبه‌های بالاغی نگارش تاریخی [بلکه] ویژگی‌های مهم ساختار معرفت تاریخی وجود دارند.

دست آوردن جایگاه حقیقی امور درباره‌ی حتی اتفاقات ساده‌ی تاریخی، سودمند است (1991). چارلن سابل^{۲۳}، ایده‌ی [وجود] الگوهای ثابت پیشرفت تاریخی را مورد تردید قرار می‌دهد. او استدلال می‌کند که راههای جایگزین قابل دسترسی وجود داشته است، حتی در نمونه‌ی کلاسیک پیشرفت اقتصادی در اروپای غربی (Sabel and Zeitlin, 1997) مارشال سالینز^{۲۴} بر نقش حیاتی ای تاکید می‌کند که تفسیر فرهنگ باید در توانایی ما برای مطالعه‌ی تاریخ، ایفای نماید؛ خواه [در بررسی] جنگ پلویونزی و خواه [در بررسی] جنگ پل نزی^{۲۵}. او پرتوی نوین مهمی بر مسائلهای «عامل تاریخی»^{۲۶} یا کارورز تاریخ (2004) می‌افکند. درباره‌ی نقد ادبی و دفاع از «تاریخیگری نوین» در مطالعات ادبی، استیفن گرینبلات^{۲۷} (در مورد) بصیرت‌های تاریخی^{۲۸} ای توضیح می‌دهد که می‌تواند از مطالعه‌ی دقیق ادبیات برخی از اسناد اولیه‌ی تاریخ به دست آید؛ برای نمونه یادداشت‌های کریستوف کلمب^{۲۹} (Greenblatt, 1991) آن گونه که این نمونه‌ها روشی می‌کنند، میدان وسیعی وجود دارد برای مبالغه‌ی پریار میان فلسفه‌دان علاقمند به سرشت تاریخ و مورخان و عالمان اجتماعی که عمیقاً روی پیچیدگی‌های مفاهیم و مفروضاتی که ما در تحلیل تاریخی استفاده می‌کنیم، تأمل نموده‌اند.

۵. بازاندیشی فلسفه‌ی تاریخ

در پایان شرح مختصراً از چارچوبی ممکن برای فلسفه‌ی تاریخ امروزی، می‌تواند مفید باشد. هر حوزه‌ای از فلسفه از محدودی از مسائل اصلی تشکیل یافته است. در حوزه‌ی فلسفه‌ی تاریخ، بینایی ترین مسائل، حل نشده باقی می‌مانند: ۱- ماهیت واقعیت ساختارها و وجودهای^{۳۰} تاریخی (دولت‌ها، امپراتوری‌ها، چنیش‌های مذهبی) چیست؟ آیا می‌توانیم مفهومی از وجودهای تاریخی و اجتماعی به دست دهیم که از خطای شی‌انگاری به دور ند اما کم و بیش واقعیت قابل اعتمادی را به [این] وجودهای مفروض می‌بخشد؟ ۲- ماهیت تأثیر علی^{۳۱} در میان ساختارها و رویدادهای تاریخی که ضامن تبیین‌های تاریخی است، چیست؟ علیت تاریخی قابل مقایسه با ضرورت طبیعی در قلمروی علیت فیزیکی نیست، زیرا هیچ قانون ثابتی وجود ندارد که بر رویدادهای تاریخی حاکم باشد. بنابراین ما نیازمند فراهم کردن گزارشی از ماهیت نیروهای علی هستیم که لازمه‌ی عالمان تاریخی^{۳۲} اند. ۳- تفسیر «تجربه‌ی زنده»^{۳۳} کشگران گذشته چه نقشی در فهم تاریخی ایفا می‌کند و چگونه مورخان به گزاره‌های قابل قبول از کنش‌ها و ذهنیت‌های کشگرانی که مدت‌هاست دیگر وجود ندارند، امکان دارد؟ چگونه این واقعیت پدیدارشناستانه در گزارش علیت تاریخی، نمایش داده می‌شود؟ ۴- آیا ما قادریم اعتماد کاملی را که می‌توانیم به تأثیرهای درباره‌ی گذشته، درباره‌ی ویژگی‌های نهادها، ساختارها و کشگران گذشته و درباره‌ی روابط تبیینی در میان آن‌ها داشته باشیم، مورد ارزیابی قرار دهیم؟ یا کل معرفت تاریخی برای همیشه محل مناقشه خواهد بود؟ یک فلسفه‌ی نوین تاریخ، این مسائل بنیادی را روشن خواهد ساخت. [این فلسفه‌ی نوین] با جریان‌های هرمنوئیکی و روایت‌گرایانه که در سنت قاره‌ای شاخص بوده‌اند و در سال‌های اخیر در فلسفه‌ی انگلیسی-آمریکایی پدیدار شده‌اند، امیزش پیدا خواهد کرد و با تأکید معرفتی دقیقی در خواهد آمیخت که با فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ مرتب بوده است، اما خودش را از مفروضات محدودکننده‌ی پوزیتیویسم جدا خواهد نمود. این فلسفه‌ی نوین تاریخ، با مسائل تبیین اجتماعی که همچنین برای نسل معاصر مورخان علوم اجتماعی مهم

* اطلاعات کتابشناسی این مقاله در دفتر کتاب‌ماه موجود است

پی‌نوشت

۱- این مقاله ترجمه‌ی مدخل «of history»
داربه‌المعارف فلسفی استنفورد
Stanford Encyclopedia of Philosophy First »
published Sun Feb 18, 2007-

- 51- Rust
- 52- Dawson
- 53- teleology
- 54- optimism
- 55- meta-historians
- 56- macro-interpretation
- 57- hydraulic despotism
- 58- ecological
- 59- our attributions of meaning
- 60- super-agent
- 61- agency
- 62- mono-causal
- 63- Michael Mann's sociology of early agrarian civilizations
- 64- De Vries
- 65- Goudsblom
- 66- Jared Diamond
- 67- macro-history
- 68- objective
- 69- subjective
- 70- intimate
- 71- moments
- 72- the rational bureaucratic state
- 73- caricature
- 74- rational
- 75- real
- 76- wholes
- 77- interactions
- 78- non-intentional
- 79- history as remembrance
- 80- Dominick LaCapra
- 81- Michael Kammen
- 82- from within
- 83- general laws
- 84- scientific standing
- 85- practitioners
- 86- Function of General Laws in History
- 87- covering-law model
- 88- Michael Scriven
- 89- Alan Donagan
- 90- probabilistic regularities
- 91- deductive validity
- 92- given context of belief
- 93- compelling schemata
- 94- regulative logical similarity
- 95- Historical objectivity
- 96- John Passmore
- 97- value-ladenness
- 98- inherent epistemic barrier
- ۹۹- جنبشی انقلابی و افراطی که در میان طبقات فردوس است پاریس در جریان انقلاب فرانسه پدید آمده بود.
- 100- value of intellectual discipline
- 101- uncomfortable facts
- 102- their interrogation of the evidence
- ۱۰۳- چهارمین امپراتور سلسله‌ی کینگ Qianlong